





1019

زبدة القمح لاصفي

1019

~~1019~~



بیت در بیان شکلات

فرد

هر کس که بزرگین رو بد  
و حد لا شریک که کو بد  
باز آنش غم دست در اغوش حسن است  
در طلب قفلش ی نفس ماست

حافظ

ای رخت چون خلد و لعلت سبیل  
سبیلت کرده جان و دل سبیل

چست از خوابان جوان منست  
کاسه رنج و غم چون جان افکار منست

خسرو

بم گفتند کس روشن نکرد این نور معنی را  
همان آفانه فیهست و دست عمیا شر

سلطان ساوجب

بر سر مویم و مو بر سر من چون گویم  
که نه ما بر سر مویم و نه مو بر سر ماست

مقام

ای دل خسته سگابت مکن از قسمت خویش  
میرسد جانب مانا و ک خوابان کم خویش

بوز صبح دانست بر این بنام  
فاسم احتجاج



فرد

آه بکفل سرمه کشد چین چین را  
تا صید غزالان بکشد آینه چین را

عرفی

تقدیر یک نافه نشاند و محمل  
سلامی حدوث تو و بیلای قدم را

صائب

بیا آبله ریزان قدر زاجم  
که غوطه زد بکهر شنه بای موج سراب صاب  
من کیم صائب دست از ستن بیرون  
دوبابانی نه ناخن میکند از نند شیرما

بیت

زمره حلقه در حلق افکشت نابیدا  
کلبه فضل اگر الماس کرد و باز نکشاید

سعد

شبهر که وصل آفتاب نخواهد  
رونق باز از آفتاب نکاهد

شجاع

آشفته کی دل بود از فیلج او  
آشفته چو دل کدام فلبست کبوتر  
زخمت او کرد ما ز فوق او کند ریم  
از بن سبب شد نارنج او کرد که ما

نارنج جسنجارا

بیت

کرم بباغ ارم کرم بود کرم بخور  
هر که بپوشد کرم کرم گفت کرم  
جهان پر از کرم بار و هر درش باید  
که چسب عین یات خود بفرازد

و حید



**شوکت**  
چشم از چشم غزالان یک کدو بزرگ است  
باه مبریزد گرفت در سایه مشکنا من

**فظ**  
سحر بوی کلستان همه شدم در باغ  
ک تا چو ببل بید کنم علاج دماغ **صا**  
چو آفتاب بر آید میانه دو هلال  
شفق فروشد صبح دم شود پیدا

**معاد رسم**  
حسن به انتهای به رویان  
از دل ماکر رفت است کمال

**قاضی نور**  
بیمت سر پای مرا از آتش دوزخ  
چرخ سبک آن داغ نمغای نو دارم

**معاد رسم**  
آخر الامر در دل شیدا **صا**  
با فتنم آنچ نقش منم  
چو کشت کند ز خود دل و شین چه چاک خاق  
بک تن هزار تن بود آینه خانه را

**فغانی**  
ناکی روم سوی حرم نافوس کبریا بغل  
نسب زاهد برف و سامان عصبان بغل



انور

سبابه بقرا فضایک حرکت یافت

صائب

شریان عدو تو شریان بقم را

ما مانده ایم در نه دیوار ورنه گاه

از اشنباق کاه بر بار قص می کند

صائب

از بخت گشت عاشق اگر کرم کم کند

صائب

خونابه است شاد خام کبیرا

صائب مر اسیر خلق اختیاج نیست

شکو

بد رس حلقه زلف دراز او کردن

ز شانه تخته بر میزند مدرس را

صائب

خوابی قطره را در کار در با کردن است

خود شناسی بحر را در قطره بد کردن است

سؤال

دختر

چسبست پنهان بردامن ای کل نازک بدن

خلیفه

نقش سم آهوی چسبست بر برکت سمن

جامی

هر که در بای نظم جامی دید

حافظ

گفت الله در ناظمها

هر نکت گفتیم در وصف آن شمائل

هر گوشه گفت الله در فائل



**عادل معنا**

باری عجیبی باشد آخر دلدار

غیر از تو گرفتن سر ما و قدمست

بر خاک درت ز چوب دربان شایمان

بایند شکسته یکدگر را سر و تاج

**درویش معنا**

چنان که از هم شانه سنبیل مو شیر

که ز بر زلف تمامی نهفته شد مو شیر

**اوسر معنا** غایت اوج نباشد حد خورشید ب

آخر از بام خود آن چهره زیبا بنما

**جی**

ز خود بکسته و وارسته از غیر

بشهر لا مکان دل بسته از سیر

**حرم**

سرفتمیم نویم همچو سرو اوداد

بگو که هی جدا از و بر دل

**معاونس**

بی فایده است غایتش میدانند

چیزی که بدان روند از دنیا بش

دل از شش عشقت نتوانت نشاند

**سببا معنا**

شد سوختن پکن پکن و بگذره نماند

**شایع معنا**

از پی خط بار و سیاهی

**امین**

شاد و بین خانه میبانه نهی

آنکه بود قفسه اهل هنر

مشتهیان بر قدش ماند سر



**نات**  
روزی مردم چون در ازیم چایاودان  
خون کلکون شهادت سرخیه رخ راست

**صائب**  
عشقه امروزی اندیشه فردا خوش است  
فکر شنبلیخ دارد جمعه اطفال

**طالب**  
بوالعجب مذهبیت مذہب عشق  
هر که نو بکشد کهنگار است

**حسن**  
معاد **حسن**  
صورتی هست بانوای دلبر  
که ندارد دهر چه جای بش

در حدیث الی که ثانی مبحث گفت اند  
معجز عیسی عبارات فصیح گفت اند **شک**  
بدست نازا و نامبرسد کلن میکنند صد جا  
فغان از غنچه مکتوب چون منقار بلبلها

**سعد**  
نور کینه فروز چشم نور  
خوش نیاید چشم مویک کور



**معنا**  
زلف تو که میکند به دمساز  
کاشن بری و گاه پر خم ساز  
زلفت نه درازست و نه کونه ز چرو  
بر باد وزلف معتدل کم سازی

**طی معنا**  
از نقش خطا عشق دل باز زدود  
از گوشه کن ز عکس آن رو نمود **کرم**  
از خنده دانت نور با که بجان هم  
از شکر بزم شده پوید و پنهان هم

**ش**  
هر که حرفی ز شوق عشق آموخت  
تا لبها رساند لبها سوخت

**و ج**  
سرو نو باشد صنما سیم به  
یکت بود بر سر سرو و ز فیه  
دارم دلی آقا چه دل صد گونه حرمان در بغل  
چشم و خون در آسین اشک و طوفان در بغل  
اندر غزل خویش نهان خواهم  
تا بر لب نو بوسه زخم چو نشخوالی

**و بی**  
دارم مهی آقا چه صد کوه زستان در بغل  
صنم و کل آسین زلفی و ریحان در بغل



**صا**  
چو بیت است بصد آستان آجبا  
بیت صدرش بن رو بر آستان دارد  
ای قدوس چمن دلجو **نوابی**  
سرنا قدرت لطافت و نیکویی

**مولانا**  
کردیمنی که بامنی پیش من  
کردیمنی که بی منی در **صائب**  
انگشت ربانی امدان بخت خدا  
افکند طفل حرام زاده  
فهرمه بسجد

**دختر بامعنا**  
کردی آشفته و شیدا به شیدا با نرا  
ساختی بی سر و پا سر و بی با با نرا

**ج**  
غنچه شد در سم بدست آوردن بافت  
ناختم الماس سرشت از کندن لولوی نر

**صائب**  
یکمی بی به از افیون نبود پیرانرا  
شاهد این بختم فلفل و کافور بس

**بیت**  
در خوف ای کاش بود بسته دست افها  
تا بودی داعها سرخ بر رخ رک **نیریزی**  
ید قدرت ستونی بسته سیمین  
برزیران دو طاق عنبر اکین



عرفی

چمنی دید و هوای خوش و پرواز گرفت  
ای کیو زنگران باش که شاهن آمد  
سوی دل گرمی نی تبرم چه یک  
دامن لطفت چو دارم دستگیر

مغای  
بوسف

سپید دم که شدیم محرم سر اسرور  
سپید دم آیت نوبوائی انداز لب خور  
همه آرایش معشوق حال هم عاشق  
سپید روزی همچون سر به باشد

نات

کل کند که میان بهار و شکر است  
زین بهار جاودانی هفت دریا حضرت

وجد

بتا و چین هر ناری بود زلف ترا صدین  
که سبازی بر کل سوره سنبیل توده چین

در پیکه دلت چون نهنگ لا برادر  
بیم فرض کرد و نوح را در وقت طوفان  
عاقل متابعت بکنت قیل و قال  
بانت در ایگارز باد و بیل

سعد

بیک کرشمه که در کار آسمان کردی  
هنوز می بردار شسته چشم کو کبها

صبا

Silken

Kitty

Hedon House

Pr.

Yen

1019